

# شبان سیا ۹۹

یادواره جان باختگان حزب رنجبران ایران

باقر مرتضوی

# سیاوشان

یادواره جانباختگان حزب رنجبران ایران

باقر مرتضوی

## سیاوشان

یادواره جانباختگان حزب رنجبران ایران

---

باقر مرتضوی

چاپ اول : زمستان ۱۳۷۸

لیتوگرافی: پتر مرتضوی

طرح روی جلد: تبریزی

حق چاپ محفوظ

نقل مطالب این کتاب با ذکر مأخذ آزاد است

نشانی

BM-Druckservice

Franzstraße 24

50931 Köln

Telefon: 02 21-40 58 48

Fax: 02 21-40 57 67

## فهرست

|     |   |
|-----|---|
| ۷   | عمو از پدرم بگو   |
| ۱۱  | تاریخچه تشکیل سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور |
| ۲۶  | پرویز واعظ زاده مرجانی                                      |
| ۴۰  | هوشنگ امیرپور   |
| ۴۴  | فرهاد امیرغیاثوند   |
| ۴۷  | غلامحسین اهرابی   |
| ۵۰  | محمد ایزدشناس   |
| ۵۳  | بهرام بام دژفر  |
| ۵۴  | عباس برخوردار   |
| ۶۰  | گرسیوز برومند   |
| ۶۳  | محمود بزرگمهر   |
| ۶۶  | ضیاء بصیری  |
| ۷۰  | حمید پازوکی   |
| ۷۷  | محمود تاج‌الدینی  |
| ۷۸  | عباس تمیرچی   |
| ۸۸  | آذر هوشنگ توکلی   |
| ۹۰  | مهوش (وفا) جاسمی  |
| ۹۷  | فرامرز جمشیدی   |
| ۹۹  | فرزانه حسین جانی مقدم                                       |
| ۱۰۰ | بهرام جواهر حقیقی   |
| ۱۰۱ | حسن حقایق   |
| ۱۰۲ | خرم شاد حق پسند   |
| ۱۰۷ | علی حیدری کاپدان  |
| ۱۰۸ | بشیر خسروی  |
| ۱۱۴ | بهرام راد   |
| ۱۲۷ | شهریار راضی   |
| ۱۲۸ | مهرداد رمضانی‌پور   |
| ۱۳۰ | حسام روان   |
| ۱۳۲ | بهمن رونقی  |
| ۱۳۵ | بهمن ریاحی صبری   |
| ۱۳۸ | فریدون رئیسی  |
| ۱۴۰ | ماهان سجادی   |
| ۱۴۲ | محمدتقی سلیمانی لواسانی                                     |
| ۱۴۵ | مصطفی صادق  |

|     |                        |
|-----|------------------------|
| ۱۴۸ | مصطفی صدیقی نژاد       |
| ۱۵۰ | خسرو صفایی             |
| ۱۶۱ | معصومه (شکوه) طوافچیان |
| ۱۶۶ | نادر فرشادفر           |
| ۱۶۸ | مسعود فرهمند           |
| ۱۷۰ | ایرج فرهمند            |
| ۱۷۸ | منصور قاضی             |
| ۱۸۰ | حسین قدس               |
| ۱۸۳ | علی کایدان             |
| ۱۸۶ | عطا حسن آقایی کشکولی   |
| ۲۰۲ | ترانه لطفعلیان         |
| ۲۰۵ | یوسف معمارزاده         |
| ۲۰۷ | عزیز نصیری             |
| ۲۱۰ | شاپور نورمنصوری        |
| ۲۱۶ | بهزاد ناجی             |
| ۲۱۸ | محمدنظر نوری           |
| ۲۲۰ | عادل نوری              |
| ۲۲۳ | مرتضی نهال بار         |
| ۲۲۴ | فرامرز وزیری           |
| ۲۴۰ | عباس صابری             |

#### ضمایم:

|     |  |
|-----|--|
| ۲۵۹ | ■ محمدرضا شالگونی: در باره عباس صابری                                |
| ۲۶۵ | ■ عباس صابری: در باره طاهره خرم                                      |
| ۲۶۷ | ■ بیژن زرمندیلی: در باره خسرو صفایی، پرویز واعظ زاده و گرسیوز پرومند |
| ۲۷۲ | ■ سیامک مؤیدزاده: در باره تجربه کار در خلیج                          |
| ۲۷۸ | ■ گزارش عباس صابری در باره «گروه فلسطین»                             |

#### اسناد:

|     |                                       |
|-----|---------------------------------------|
| ۲۹۳ | ■ یخشنامه سازمان انقلابی، (ژوئن ۱۹۶۸) |
| ۲۹۶ | ■ یخشنامه سازمان انقلابی، (اوت ۱۹۶۸)  |
| ۳۰۰ | ■ اعلامیه کادرها                      |
| ۳۰۴ | ■ «سند حسین رشتی»                     |
| ۳۳۵ | ■ «سند اسفند ۶۰»                      |
| ۳۴۵ | ■ مصوبه تشکیلاتی «سند اسفند ۱۳۶۰»     |

|     |   |
|-----|---|
| ۳۴۷ | اسامی شماری دیگر از یاران جان باخته‌گان حزب رنجبران ایران |
|-----|---|

پیشکش به یادمان نسل امروز و فردای ایران  
و از آن میان به فرزندانم پتر (مرتضی)، یاشار و دینیز



## «عمو از پدرم بگو»

سالها در انتظار بودم. چشم به راه کسی که در باره جانباختگان سازمان انقلابی- حزب رنجبران ایران چیزی بنویسد. سرچشمه انتظار من، گذشته یارانم بود. یاد یارانی که مبارزه با استبداد و استعمار را در کنار هم و در اوج پاکی آغاز کرده بودیم. و این فصل بهترین و پربارترین دوران زندگی‌ام بود و هست. هر آنچه را دارم مدیون همپایی و همگامی با یاران از دست رفته‌ای می‌دانم که پاکی و صداقتشان در قلبم همیشه ماندنی است. شیفتگانی بودیم که با دلی شوریده به میان مردم رفتیم. از شکنجه و اعدام نهراسیدیم، چون چشم به آینده‌ای تابناک داشتیم که در آن از محرومیت و تهیدستی نشانی نخواهد بود.

این خاطره‌ها لحظه‌ای رهایم نمی‌کرد. هراسم از آن بود که گذشت زمان آنهمه جانبازی یاران را به فراموشی بسپارد و گرد و خاک رخوت امروز، جلای فداکاری‌های دیروز را پنهان کند. هر جا که می‌رفتم، هر کجا که همسنگران گذشته را می‌دیدم، از حمید و عباس و عطا و ترانه و بهرام و رفقای دیگر آن روزها سخن به میان می‌آوردم. می‌دیدم دوستانم هم مثل من در سوز و گداز بودند. اما کسی پا به میدان عمل نمی‌گذاشت. این در و آن در زدم. تلاشم بی‌ثمر بود. با این همه اندیشه‌ی ضرورت تدوین کتابی در وصف حال این یاران لحظه‌ای تنهایم نمی‌گذاشت.

در مارس ۱۹۹۷ به آمریکا سفر کردم. در جمع دوستان باز صحبت یاران گذشته را پیش کشیدم. همدردی و همدلی بود و لاغیر. سرانجام بر آن شدم که کار تدوین چنین کتابی را خود به عهده بگیرم. می‌دانستم که نه نویسنده‌ام، نه شرح حال نویس. با این همه شکی نداشتم که با همیاری یاران از پس انجام این کار سترگ برخوام آمد.

از ژوئیه ۱۹۹۷ کار گردآوری مطالب این کتاب را نخست در آمریکا و سپس در اروپا آغاز کردم. پای سخن دوستانی نشستم که یاران از دست رفته را می‌شناختند و در کنارشان مبارزه کرده بودند. خاطرات هر يك را بر نواری ضبط کردم و پس از



چندی، به همت دوستانی در شهر کلن، مضمون نوارها به شکل انبوهی از یادداشت‌های پراکنده درآمد.

انبوه پراکنده یادداشت‌ها ناگهان رگه‌هایی از شك و تردید بر دلم نشانید. اتمام کار نامی‌سر می‌نمود. اما دوست عزیزم حمید شوکت راهگشا شد. با راهنمایی او سرانجام روایت نخست این کتاب را تدوین کردم و متن کامل را برای نظرخواهی به چند نفر از دوستانم در آمریکا و اروپا فرستادم. با تکیه به نکاتی که هر يك متذکر شده بودند، کار بازخوانی و بازنویسی کتاب را آغاز کردم.

در سفر دوم به آمریکا، فرصت دیداری با راد، پسر حمید بازوکی فراهم آمد. تمام شب در کنارم ایستاد. سر تا پا گوش بود. با دقت تمام سخنانم را دنبال می‌کرد. ناگهان گفت، «عمو از پدرم بگو.» بغض در گلویش گره خورده بود. می‌گفت: «هرگز پدرم را ندیدم. سه ماهه بودم که او را از دست دادم.» می‌گفت: «مادر اغلب از خوبی‌های پدر می‌گوید، اما من می‌خواهم او را بهتر بشناسم.» آتش به جانم افتاد. در آغوشش گرفتم و چند لحظه‌ای به یاد پدرش و آرمان‌های والایش و مرگ دلیرانه‌اش گریستم. می‌دانستم که باید برای راد از پدرش بگویم. شکی نداشتم که رادهای دیگر هم تشنه‌اند که مادران و پدران جانباخته‌شان را بهتر بشناسند. در عین حال یقین داشتم که دل‌بستگی‌ام به یاران از دست رفته و همدلی‌ام با بازماندگان‌شان تنها بخش کوچکی از دینم را به رفتگان و بازماندگان ادا خواهد کرد. آنچه در دست دارید تلاشی است کوچک در این راه. مشتکی است نمونه‌ خروار، چرا که نه من، و نه هیچ کس دیگری، عظمت روح سرکش و عدالتخواه آن عزیزان را که مال و مقام را به پیشیزی بیش نمی‌گرفتند و هستی و حیات خویش را در گروهی اندیشه‌های والای خود گذاشتند نمی‌تواند وصف بکند که از قدیم گفته‌اند، «چون به عشق آمد، قلم از خود شکافت.» اینجا از ضعف و کمبودهای آن عزیزان چیزی ننوشته‌ام. طبعاً مرادم این نیست که بی‌عیب بودند. مدعی هم نیستم که آنچه در بارهٔ اندیشه‌های دیروز آنها نوشته‌ام، در مورد آرای امروزشان، اگر در میانمان می‌بودند، صدق می‌کرد. نه پیشگو هستم، نه زندگی‌نامه‌نویس. غرضم فقط این بود که رادهای این نسل و نسل‌های آینده، صداقت و از خودگذشتگی آن عزیزان را بشناسند. بدانند که این دلیران که بهای آرمان‌پرستی نسلی را با جان خویش پرداختند و دریغم آمد که باد فراموشی نامشان را از یادها ببرد.

به روایتی باید گفت که این کتاب نتیجه کمک دوستانی است که ساعاتی از وقت خود را به گفتگو در باره یاران از دست رفته اختصاص دادند. به این مناسبت از يك يك آنها سپاسگزارم.

به پیشنهاد یکی از دوستانم صلاح دیدم اول بخش مربوط به پرویز واعظزاده و در آخر بخش عباس صابری را بیاورم که اولی از نسل بنیانگذاران سازمان انقلابی بود و دومی تجلی موفقیت سازمان در جلب برخی از برجسته ترین مبارزان داخل کشور. بخش های مربوط به دیگر یاران را به ترتیب حروف الفبا آورده ام.

روایات مربوط به هر يك از عزیزان از لحاظ حجم متفاوتند. سبب اصلی این تفاوت مقدار اطلاعاتی بود که در باره هر يك به دست آوردم.

امیدوارم با انتشار این کتاب، خوانندگانی که از زندگی این عزیزان اطلاعاتی در دست دارند با راهنمایی های خود چاپ های بعدی را غنا بخشند.

باید از دوستان عزیزم مهدی اصلاتی، از اعضای سابق سازمان چریک های فدایی خلق و محمد رضا شالگونی، از رهبران سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) که فارغ از هرگونه تنگ نظری گروهی، شرحی در بزرگداشت فرامرز وزیری و عباس صابری در اختیارم گذاشتند، تشکر کنم.

از آنجا که در طول کتاب به جنبه هایی از تاریخ سازمان انقلابی و نیز حزب رنجبران اشاراتی شده است، لازم دانستم مقدمه ای هر چند کوتاه در این باب بنویسم و رخدادهای مورد اشاره در بخش های مختلف را در چشم انداز تاریخی شان قرار دهم. شکی نیست که این مختصر را نمی توان و نباید تاریخ جامع سازمان انقلابی و حزب رنجبران دانست. کار تدوین چنین روایتی را به مورخان وامی گذارم و در این مقدمه به شرحی مختصر از مهم ترین رخدادهای تاریخ سازمان و حزب بسنده می کنم.

در تدوین روایت نهایی این کتاب، از پیشنهادات دوستان متعددی بهره گرفته ام. از همه آنها متشکرم. ذکر نامشان در اینجا به اطناب کلام می انجامید. البته مسئولیت نهایی کتاب به عهده من است.

باقر مرتضوی

کُلن، آلمان، بهار ۱۳۷۹



## تاریخچه تشکیل سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

از اوایل دههٔ چهل (شصت میلادی) شمار روزافزونی از اعضا و کادرهای جوان حزب توده ایران در خارج از کشور که در کشورهای غربی سکونت داشتند، با خط مشی رهبری حزب توده آشکارا به مخالفت برخاستند. آنان، وابستگی و سرسپردگی حزب توده به شوروی را برنمی‌تابیدند و معتقد بودند که شوروی در سراشیب سقوط و تجدیدنظرطلبی قرار گرفته است و رفته رفته چین و اندیشه مائوتسه دون را بالقوه راه‌گشای مبارزه انقلابی می‌دانستند.

وقتی مذاکرات و مباحثات درون حزب توده به جایی نرسید، وقتی معلوم شد که رهبری حزب حاضر به تغییر و دگرگونی نیست و سودای بازگشت به ایران را در سر ندارند، برخی از کادرها و اعضا حزب به این نتیجه رسیدند که باید از آن حزب برید و بدین سان گام‌های نخست را در جهت ایجاد سازمان انقلابی حزب توده ایران برداشتند.

نورالدین کیانوری دبیر اول حزب توده در خاطرات خود در این مورد چنین می‌نویسد:

«انشعاب مائوئیستی بزرگترین انشعاب در تاریخ حزب بود و توانست عده قابل ملاحظه‌ای، شاید حدود ۹۰ درصد نیروی حزب در غرب را با خود ببرد...»  
«حرف اصلی آنها هم این بود که حزب باید از شوروی برید و به حزب کمونیست چین بپیوندد. حرف چینی‌ها صحیح است و این شکل مبارزه حزب غلط است و باید به سمت مبارزه مسلحانه توده‌ای و محاصره شهرها از طریق روستاها، رفت...»  
(خاطرات کیانوری، تهران، ۱۳۷۱، ص ۴۴۰)

یکی از نخستین اقدامات این گروه جدید، برافراشتن پرچم مبارزات دانشجویی

در خارج از کشور بود. در حالی که سیاست‌های حزب مانع از وحدت با جبهه ملی و طرفداران خلیل ملکی در نیروی سوم شده بود، فعالان گروه نوپایی که از حزب بریده بودند با تمامی این نیروها همکاری کردند و بدین سان پایه‌های وحدت دمکراتیک در جنبش دانشجویی خارج از کشور را فراهم آوردند.

در جریان برگزاری جلسه تدارکاتی مونیخ که در سال ۱۳۴۳ برای تشکیل سازمان انقلابی انجام گرفت، عده‌ای از اعضاء حزب توده، پس از مشورت و تبادل نظر، بر آن شدند که منتظر تشکیل جلسه نشوند و با حفظ رابطه با خارج، بلافاصله راهی ایران گردند. این عده بعدها به نام گروه نیکخواه مشهور شدند.

شرکت‌کنندگان در جلسه تدارکاتی مونیخ به اتفاق آراء تصمیم گرفتند تا از کمیته مرکزی حزب توده ایران ببرند و وظایف ذیل را در برنامه کار آینده خود قرار دادند:

۱- ادامه کار توضیحی در میان واحدهایی که هنوز از کمیته مرکزی جدا نشده‌اند و افساء بی‌پروای دستگاه رهبری کمیته مرکزی حزب توده.

۲- چاپ و انتشار آثار مارکسیست - لنینیستی و ترجمه و تکثیر و پخش نظریات رفقای چینی در مبارزه با احزاب رویزیونیستی.

افراد شرکت‌کننده در این جلسه عبارت بودند از: کوروش لاشایی، بیژن حکمت، محسن رضوانی، منوچهر بوذری، مهدی خانباها تهرانی، ثریا ثریاپور، پرویز نعمان، حسن‌زاده، عطا حسن‌آقایی کشکولی، خسرو صفایی، مدنی و حسن قاضی.

در همین جلسه، مهدی خانباها تهرانی و محسن رضوانی به عنوان مسئولین تدارکاتی اولین کنفرانس سازمان انقلابی انتخاب شدند. قرار بر این شد که این دو نفر در مدت کوتاهی، علاوه بر سازماندهی کنفرانس اول سازمان، با اعضای کمیته مرکزی تماس برقرار کنند و آنها را به جدایی از رهبری حزب توده متقاعد سازند. مهدی خانباها تهرانی نتوانست در کار تدارک کنفرانس شرکت کند، زیرا بلافاصله بعد از جلسه مونیخ برای کار در بخش فارسی رادیو پکن به چین رفت.

پس از جلسه تدارکاتی مونیخ، تصمیم گرفته شد عده‌ای برای آموزش نظامی به چین بروند و با دیدن آموزش‌های لازم به ایران برگردند. اعضای گروه اولی که به چین رفتند عبارت بودند از: بیژن حکمت، عطا حسن‌آقایی کشکولی، محمد عطری، بیژن چهارزی، رحیمی لاریجانی، علی سعادت‌ی و خسرو و محمد رجایی.

## کنفرانس اول - آذرماه ۱۳۴۳

در آذرماه ۱۳۴۳ کنفرانس اول سازمان، هشت ماه پس از جلسه تدارکاتی مونیخ، در شهر تیرانا پایتخت آلبانی تشکیل شد. فریدون کشاورز عضو سابق کمیته مرکزی حزب توده ایران نیز از جمله کسانی بود که در این کنفرانس شرکت جست. برخی دیگر از شرکت‌کنندگان عبارت بودند از: خسرو صفایی، بیژن حکمت، کوروش لاشایی، محسن رضوانی، علی صادقی، منوچهر بوذری، کاشی، سیروس نهاوندی. یکی از مهم‌ترین مسائل مورد بحث این کنفرانس نوشته «اوضاع کنونی ایران و راه پیروزی انقلاب» بود که توسط گروه نیکخواه در ایران تهیه شده بود. در این سند، خط مشی انقلاب آینده ایران، ضرورت مرزبندی علیه حزب توده ایران و سرانجام نیاز مبرم به مبارزه علیه نظرات تجدیدنظرطلبانه خروشچف مورد تأکید قرار گرفته بود. در پایان کار کنفرانس، محسن رضوانی، کوروش لاشایی، بیژن حکمت و بیژن چهارازی به عنوان اعضای هیأت اجراییه سازمان جدید انتخاب شدند.

## کنفرانس دوم - سازمان انقلابی

کنفرانس دوم سازمان در آذرماه سال ۱۳۴۴ در بلژیک تشکیل شد و ۱۸ نماینده در آن شرکت کردند: محسن رضوانی، بیژن حکمت، کوروش لاشایی، محمود مقدم، علی صادقی، غلامحسین فروتن، عباس سغایی، م. ع (دری)، محمد جاسمی، خسرو صفایی، سیاوش پارساژاد، منوچهر بوذری، بیژن چهارازی، الهی، اسدالله طیورچی. سه نفر از شرکت‌کنندگان در این جلسه مایل به ذکر نامشان نبودند. از جمله فعالیت‌های سازمان انقلابی پیش از تشکیل کنفرانس دوم، کمک به فرار غلامحسین فروتن و عباس سغایی از آلمان شرقی بود. در جریان این کار دو نفر از اعضای سازمان دستگیر شدند و مدت‌ها در زندان‌های آلمان شرقی در بند ماندند. فروتن و سغایی توانستند در کنفرانس سازمان شرکت کنند. در این میان، واحد پراگ (چکسلواکی) حزب توده نیز تصمیم گرفت از حزب توده برود. حسین پولاددژ، از کادر رهبری سازمان افسری که توانسته بود از ایران فرار

کند، از فعالان این واحد بود و به کنفرانس دوم پیامی فرستاد و در آن تحلیلی از علل شکست حزب توده ارائه کرد.

در این سالها دو واقعه بسیار مهم به شور و شوق اعضای سازمان افزود. نخست صدای مبارزه مسلحانه عشایر در جنوب و دوم رفتن دو نفر از کادرهای سازمان انقلابی به نام‌های عطا و ایرج کشکولی به آن منطقه بود. در همین ایام اولین گام‌های جدی در جهت همکاری بین نیروهای ملی و آزادیخواه و گروه‌های چپ در کنفدراسیون برداشته شد. دفاع از گروه نیکخواه که در ماجرای سوء قصد به جان شاه در فروردین‌ماه سال ۱۳۳۴ دستگیر و زندانی شده بود نخستین تجلی گسترده این همکاری بود.

اعضای گروه نیکخواه پیش از دستگیری، جمع‌بندی نسبتاً مفصلی از اوضاع ایران و وظایف نیروهای چپ به خارج فرستاده بودند. این جمع‌بندی همراه با چند جمع‌بندی دیگر پس از بحث و مشورت در کنفرانس دوم، منجر به تدوین خط مشی سازمان انقلابی شد و با عنوان «انقلاب ایران و وظایف مبرم کمونیست‌ها» منتشر گردید. در این کنفرانس محسن رضوانی، کوروش لاشایی، بیژن حکمت، غلامحسین فروتن و محمود مقدم به عنوان اعضای اصلی رهبری سازمان انتخاب شدند.

در کنفرانس دوم سازمان در عین حال تصمیم گرفته شد نشریه توده به عنوان ارگان سازمان منتشر شود. به علاوه، کنفرانس برای تشکیلات جدید نام سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور را برگزید و نظریه ایجاد سازمان‌های پراکنده در داخل کشور را در رأس برنامه‌های سازمانی قرار داد.

اولین کسی که از کادرهای سازمان به ایران گسیل شد، بیژن چهارازی عضو هیأت اجرائیه کنفرانس اول سازمان بود که در اواخر خرداد ماه ۱۳۴۴ پس از پایان کنفرانس دوم مخفیانه راهی ایران شد. او تا سال ۱۳۵۰، به صورت مخفی به مبارزه ادامه داد و سرانجام به چنگ سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) افتاد و تا سال ۱۳۵۷ در زندان بود. از فعالیت‌های سیاسی او پس از آزادی از زندان اطلاع دقیقی در دست نیست. می‌دانیم که به مبارزه ادامه داد و سرانجام هم به دست جلاخان جمهوری اسلامی به جوخه اعدام سپرده شد. حزب کمونیست ایران (کومله) او را از کادرهای خود اعلام کرد.

در همین سالها، رهبری سازمان در خارج اطلاع یافت که گروهی از جوانان فعال

جبهه ملی در داخل کشور که تمایلات چپ داشتند به مشی سازمان انقلابی علاقمند شده‌اند. سازمان برای تقویت این گروه، یکی از کادرهای خود به نام سیروس نهاوندی را راهی ایران کرد. او بر اساس نظریه «ایجاد سازمان‌های پراکنده» این گروه را همراه با تنی چند از فعالان دیگر متشکل کرد و به شکل يك سازمان واحد و مستقل درآورد و رهبری آن را خود به دست گرفت.

در سال ۱۳۵۰ شماری از اعضاء گروه نهاوندی که نام سازمان رهایی بخش خلق‌های ایران را به خود نهاده بود، دستگیر شدند. نهاوندی چنین وانمود کرد که از زندان گریخته است و بعد از فرار ساختگی‌اش با رفقای سازمان انقلابی تماس گرفت. او مدتی در منزل مهوش (وفا) جاسمی پنهان شد و در آن دوران درمان او را کوروش لاشایی به عهده داشت که خود از رهبران سازمان انقلابی و به حرفه، پزشک بود. نهاوندی که در زندان به عامل ساواک تبدیل شده بود تلاش می‌کرد با راه انداختن مجدد سازمان رهایی بخش خلق‌های ایران برای گروه‌ها و سازمان‌های مختلف دام بگستراند و در این عمل شوم موفق شد.

## گروه کوبا

هفت ماه پس از تشکیل کنفرانس دوم، گروهی از اعضای سازمان جهت فراگیری شیوه جنگ پارتیزانی به کوبا اعزام شدند. برخی از اعضای این گروه عبارت بودند از: محسن رضوانی، عطا حسن‌آقایی کشکولی، پرویز واعظزاده، علی صادقی، سیاوش پارسانژاد، ایرج کشکولی، محمود جلایر، علی کائیدی چهارمحالی، گرسیوز برومند و نیز حسن قاضی، ویدا و پری حاجبی که عضو سازمان انقلابی نبودند. در کوبا چند ماه بعد از آموزش‌های سیاسی - نظامی میان اعضای گروه که اغلب دیگر به خط مشی چریکی ایمان نداشتند و خط مشی مبارزه توده‌ای مسلحانه را پذیرفته بودند و مسئولان تعلیمات کوبایی گروه، اختلاف نظرهایی پدید آمد. در نتیجه این اختلافات، اعضای گروه به غیر از ویدا و پری حاجبی و حسن قاضی پیش از پایان دوران تعلیماتی به اروپا بازگشتند. بعد از رجعت به اروپا، برخی از اعضای این گروه بلافاصله به ایران گسیل شدند. گرسیوز برومند و محمود جلایر از جمله کسانی بودند که در آن دوران به ایران رفتند.



## کنفرانس سوم یا کنفرانس فوق‌العاده تابستان ۱۳۴۵

این کنفرانس با هدف مشخص عمق بخشیدن به آنچه « مبارزه علیه اپورتونیسیم و رویزیونیسم » خوانده می‌شد، تشکیل شد. کنفرانس ضمن تأیید گزارش هیأت اجراییه در مورد خطر رویزیونیسم و اهمیت مبارزه همه جانبه علیه آن، با تصویب قطعنامه‌ای از هیأت اجراییه خواست تا یک جنبش بزرگ ضد رویزیونیسم در سازمان برپا کند. مسائل تشکیلاتی در این کنفرانس مورد بحث قرار نگرفتند و تغییری در ترکیب هیأت اجراییه ایجاد نشد.

### جلسه کادرها در بلژیک - پائیز ۱۳۴۶

پس از چندی، مبارزات ایدئولوژیک در درون سازمان حاد شد. محور این اختلافات مبارزه مسلحانه و انتقاد از سیاست بوروکراتیک در مرکزیت سازمان بود. تشکیل جلسه‌ای برای حل و فصل اختلافات لازم به نظر آمد. این نشست به « جلسه کادرها » شهرت یافت.

در این جلسه، اندیشه مائوتسه دون به عنوان تکامل مارکسیسم-لنینیسم پذیرفته شد. از آن پس سازمان انقلابی، مارکسیسم-لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را چراغ راهنمای مبارزاتی خود قرار داد.

در عین حال تصمیم گرفته شد تا سازمان هرچه سریع‌تر به کار انتقال اعضا و کادرهای خود به ایران بپردازد. رهبری جدیدی نیز برای سازمان انتخاب شد. غلامحسین فروتن، محمود مقدم و عباس سعایی از سازمان کناره گرفتند. علاوه بر لاشایی، رضوانی و حکمت، که از هیأت اجراییه منتخب کنفرانس دوم بودند، پرویز واعظزاده، علی شمس (زارع)، عطا حسن آقایی کشکولی و م.ع (دری) به ترکیب رهبری اضافه شدند.

پس از پایان جلسه کادرها، عده‌ای به کردستان و عده‌ای دیگر به چین رفتند. سازمان که قبلاً با گروه شریفزاده در داخل کشور تماس برقرار کرده بود، کوروش لاشایی را برای همکاری با این گروه به کردستان فرستاد و محسن رضوانی، سیاوش

پارسانژاد، علی کائیدی چهارمحالی و ایرج کشکولی برای دیدن دوره آموزشی به چین رفتند.

پیشتر اشاره شد که سیروس نهاوندی پس از بازگشت به ایران گروهی به نام سازمان رهایی بخش خلق‌های ایران ایجاد کرده بود. برنامه و سیاست‌های این سازمان با خط مشی سازمان انقلابی خوانایی نداشت و به همین خاطر در «جلسه کادرها» تصمیم گرفته شد که فردی از طرف سازمان به ایران برود و خط مشی جدید سازمان را برای سیروس نهاوندی تشریح کند. مجید زربخش برای این کار گزیده شد. در جریان مذاکرات زربخش با نهاوندی در ایران، نهاوندی اعلام کرد که گروهی مستقل ایجاد کرده و برآن است تا کار خود را مستقلاً ادامه دهد.

با پایان جلسه کادرها، اختلاف در درون سازمان شدت پیدا کرد. گروهی از شرکت‌کنندگان تصمیم به انشعاب گرفتند و با انتشار اعلامیه‌ای در تیرماه ۱۳۴۸ با عنوان «اعلامیه کادرها، مسئولین و اعضاء سازمان انقلابی حزب توده ایران»<sup>\*</sup> جدایی خود را از سازمان انقلابی اعلام کردند. این گروه رفته رفته به «کادرها» معروف شدند.

### جلسه بکره جو - تابستان ۱۳۴۷

چند ماه پس از پایان جلسه کادرها، عده‌ای از اعضاء و کادرهای سازمان برای پیوستن به جنبش مسلحانه خلق کرد به رهبری ملاآواره و اسماعیل شریفزاده به کردستان عراق رفتند. اما پیش از آنکه بتوانند به گروه شریفزاده پیوندند مطلع شدند که کار این گروه به شکست انجامیده و شریفزاده و یارانش دستگیر و تیرباران شده‌اند. بر این اساس سازمان تصمیم گرفت در کردستان جلسۀ وسیعی با حضور رهبران تشکیل دهد و کار آتی سازمان و چگونگی انتقال اعضاء به داخل را به بحث بگذارد. وظیفه مرکزی این جلسه ارزیابی از وضع کردستان و رسیدگی به مساله انتقال کادرهای رهبری به داخل کشور بود. شرکت‌کنندگان این نشست پس از

---

\* متن این اعلامیه در بخش اسناد آمده است.

جمع‌بندی و ارزیابی از وضع کردستان به این نتیجه رسیدند که جنبش مسلحانه کردستان ایران با شکست روبرو شده و ادامه کار احتیاج به تدارکاتی طولانی دارد. به علاوه، معتقد شدند که مساله رفتن به داخل کشور از طریق کردستان امکان‌پذیر نیست. در نتیجه، جلسه تصمیم‌گرفت برای انتقال رهبری به داخل از راه‌های دیگر اقدام کند. در عین حال، جلسه مساله سازماندهی در میان کارگران ایرانی در کشورهای منطقه خلیج را در دستور کار سازمان قرار داد و مسئولان این بخش از فعالیت‌های سازمانی را تعیین کرد.

پس از این جلسه، در مدتی کوتاه دو هسته سازمانی در خلیج فارس (کویت و دُبی) به وجود آمد. از آن پس رهبری سازمان در سه منطقه داخل کشور، خلیج فارس و خارج کشور (اروپا و آمریکا) مستقر شد و به تدریج کمیته‌های رهبری برای هر بخش به وجود آمد. مسئولیت منطقه خلیج فارس به عهده عطا حسن‌آقایی کشکولی و خسرو صفایی، داخل کشور با پرویز واعظزاده و خارج کشور با محسن رضوانی بود.

### ایجاد رهبری داخل در اواخر سال ۱۳۴۸

پس از جلسه بکره‌جو، گسیل کادر رهبری سازمان به ایران آغاز شد. در آذرماه ۱۳۴۸ (۱۹۶۹) واعظزاده محفیانه روانه ایران شد و با تکیه بر اعضاء و هوادارانی که قبلاً از طریق علنی به ایران رفته بودند، به سر و سامان دادن کار داخل کشور پرداخت. پس از چندی، در سال ۱۳۴۹ سیاوش پارسانژاد نیز بعد از مدتی اقامت در کردستان به داخل گسیل شد. اما به فاصله کوتاهی دستگیر شد. در رابطه با دستگیری پارسانژاد، چند نفر، از جمله گرسیوز برومند نیز به دام رژیم شاه افتادند. گرسیوز به سه سال زندان محکوم شد و مهوش جاسمی و معصومه طوافچیان که جزو کادرهای علنی سازمان در داخل کشور بودند ناچار شدند از آن پس به مبارزه مخفی بپردازند.

از آن پس کمیته رهبری داخل تحت مسئولیت پرویز واعظزاده بود. خسرو صفایی نیز که عضو رهبری کل سازمان بود در زمستان ۱۳۵۲ به ایران رفت و به این جمع پیوست. این کمیته تا ضربه آذرماه ۱۳۵۵ ساواک همچنان به جای خود باقی بود و

بخش داخل سازمان را هدایت می‌کرد و نقشی اساسی در تدوین خط مشی سازمان به عهده داشت.

در این دوره، از آنجائی که برخورد به مسائل سیاسی روزمره بیش از پیش ضرورت یافته بود و توده، ارگان تئوریک سازمان، جوابگوی این خواست نبود، نشریه ستاره‌سرخ در بهار ۱۳۴۹ به عنوان ارگان سیاسی ماهانه بخش خارج از کشور، در بهار ۱۳۴۹ آغاز به فعالیت کرد و تا پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ منتشر شد.

### جلسه رهبری در خارج - آذرماه ۱۳۴۹

این جلسه با جمع‌بندی از کار چند ساله سازمان در پرتو رهنمودهای بخش داخل کشور به چند نتیجه مهم رسید:

۱- ایجاد یک سازمان مارکسیست-لنینیستی، زبده و مخفی در پیوند با کارگران و دهقانان، روندی دردناک، بغرنج و طولانی است.

۲- برای ایجاد چنین سازمانی در ایران، باید هم رفقای مخفی و هم رفقای علنی، هم رفقای کادر و هم اعضای ساده سازمان را به ایران گسیل کرد. در عین حال رهبری سابق دوباره مورد تأیید جلسه قرار گرفت.

در فاصله کوتاهی، نخست کوروش لاشایی و سپس خسرو صفایی و علی صادقی و عباس تمبرچی به ایران رفتند. علی صادقی در مرز افغانستان دستگیر شد. او پس از شکنجه‌های فراوان و دو سال و نیم زندان انفرادی، به ۱۵ سال حبس محکوم شد و سرانجام در آستانه انقلاب بهمن ۱۳۵۷ از بند رها گشت.

### کنفرانس اول بخش خارج سازمان - مرداد ماه ۱۳۵۳

با بسط و توسعه کار سازمان در سه بخش داخل، خلیج و خارج از کشور، تصمیم بر این شد که هر کدام برای ایجاد رهبری خود کنفرانسی تشکیل دهند. در خارج از کشور، پس از یک سال کار تدارکاتی، کنفرانس اول بخش خارج در تابستان ۱۳۵۳

در آلمان تشکیل شد. در این کنفرانس که تحت هدایت رهبری کل سازمان بود، کار بخش خارج جمعبندی شد و برای اولین بار نظامنامه سازمانی به تصویب رسید. به علاوه، برای نخستین بار پس از کنفرانس دوم سازمان در سال ۱۳۴۴، انتخابات صورت گرفت و یازده نفر به عنوان اعضای اصلی و علی‌البدل رهبری بخش خارج انتخاب شدند. شماری از آنها چون بهرام راد، فرامرز وزیری و هوشنگ امیریور که در جریان مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی جان باختند، جزو منتخبین این جلسه بودند.

### جلسه رهبری - اسفند ماه ۱۳۵۵

این جلسه پس از ضربه‌های آذرماه سال ۱۳۵۵ به بخش داخل سازمان و جان باختن خسرو صفایی، گرسیوز برومند، محمدتقی سلیمانی لواسانی، پرویز واعظزاده مرجانی، معصومه (شکوه) طوافچیان و مهوش (وفا) جاسمی و دستگیری بسیاری از اعضا و هواداران سازمان تشکیل شد. وظیفه این جلسه ارزیابی از اوضاع و به ویژه سر و سامان دادن به وضع تشکیلات داخل بود. شرکت‌کنندگان این جلسه با قاطعیت بر ضرورت ادامه سازماندهی در داخل ایران پافشاری کردند. در عین حال این جلسه چند تن از کادرهای داخل و خارج کشور را به عنوان مشاور رهبری کل سازمان تعیین کرد.

### جلسه رهبری - اردیبهشت ۱۳۵۶

در این جلسه رهبری سازمان تصمیم گرفت اعضا مشاور تعیین شده در جلسه اسفند ماه را به عضویت رهبری سازمان برگمارد. به علاوه، قرار شد تعدادی از اعضای رهبری و کادرهای بالای سازمان برای ایجاد دوباره رهبری به داخل گسیل گردند. در عین حال تأکید شد که انتقال کل رهبری به داخل همچنان در دستور کار است و مسئولین داخل موظفند چگونگی این امر را تدارک ببینند.

## کنفرانس چهارم سازمان انقلابی - اردیبهشت ۱۳۵۸ در تهران

پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، سازمان انقلابی که سالها برای انتقال کادرها و اعضای خود به ایران مبارزه کرده بود توانست سرانجام پیش و کم، بخش عمده‌ای از اعضاء و کادرهای خود را به میان مردم کشورمان گسیل دارد.

در سال ۱۳۵۸، چند ماه بعد از پیروزی انقلاب، کنفرانس چهارم سازمان در تهران برگزار شد. ریاست این کنفرانس را محسن رضوانی، علی صادقی، هوشنگ امیرپور، ایرج کشکولی و عطا حسن‌آقایی کشکولی عهده‌دار بودند و نمایندگان واحدهای حزبی از شهرهای مختلف در آن شرکت داشتند. به علاوه نمایندگانی از سازمان اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر و سازمان کمونرها در کنفرانس شرکت جستند.

در کنفرانس چهارم سازمان انقلابی، هیأت رئیسه جلسه به عنوان کمیته دائم کمیته مرکزی انتخاب شد و تعدادی دیگر به عنوان عضو کمیته مرکزی انتخاب شدند. علاوه بر این، کنفرانس تصمیم گرفت نشریه رنجبر به عنوان ارگان مرکزی سازمان انقلابی انتشار یابد. مدیر مسئول نشریه رنجبر علی حجت و سردبیر آن فرامرز وزیری بود.

## کنگره اول حزب رنجبران ایران - ۵ دیماه ۱۳۵۸

این کنگره در واقع کنگره مؤسس حزب رنجبران ایران بود. تشکیل کنفرانس، نتیجه مذاکرات شش ماهه با شماری از سازمان‌های مارکسیستی داخل کشور بود. سازمان‌ها و گروه‌های تشکیل دهنده حزب رنجبران عبارت بودند از: سازمان انقلابی، سازمان کمونرها، سازمان اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر، سازمان مارکسیستی - لنینیستی مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر ایران، گروه اندیمشک، گروه اخگر، سازمان مارکسیستی - لنینیستی پرولتر منشعب از سازمان توفان و گروه مارکسیستی - لنینیستی برای ایجاد حزب طبقه کارگر (محمد ایزدشناس).

در این کنگره ۴۱ نفر به عنوان عضو اصلی و ۱۷ نفر عضو علی‌البدل کمیته مرکزی انتخاب شدند. ترکیب کمیته مرکزی بدین ترتیب بود:

سازمان انقلابی، ۲۴ نفر اصلی، ۱۰ نفر علی‌البدل. کمونرها، ۹ نفر اصلی، ۱ نفر علی‌البدل. سازمان اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر، ۶ نفر اصلی، ۳ نفر علی‌البدل. سازمان مارکسیستی-لنینیستی مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر ایران، ۱ نفر اصلی، ۲ نفر علی‌البدل. گروه مارکسیستی-لنینیستی برای ایجاد حزب طبقه کارگر، ۱ نفر علی‌البدل و گروه دانشجویی، ۱ نفر اصلی. کمیته مرکزی از میان خود ۱۹ نفر (۱۵ نفر اصلی و ۴ نفر علی‌البدل) را به عنوان دفتر سیاسی حزب برگزید و آنها نیز پنج نفر را به عنوان کمیته دائم انتخاب کردند. این پنج نفر عبارت بودند از: محسن رضوانی دبیر اول (از سازمان انقلابی)، علی صادقی معاون دبیر اول (از سازمان انقلابی)، هوشنگ امیرپور (از سازمان انقلابی)، مجید زریخش (از سازمان اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر) و بهروز راد (از سازمان کمونرها).

در عرصه تئوریک، کنفرانس مارکسیسم - لنینیسم را تئوری راهنمای خود قرار داد و به ضرورت تقویت بر پایه‌های کارگری حزب تأکید کرد. کنفرانس در زمینه سیاسی به این نتیجه رسید که دولت جمهوری اسلامی، در آن مقطع، تجسم خواست‌های ملی و ضد امپریالیستی و ضد سوسیال-امپریالیستی ملت ایران است. نظریه «سه جهان» نیز به عنوان یکی از پایه‌های وحدت حزب مورد پذیرش قرار گرفت.

دفاع حزب از جمهوری اسلامی در ماه‌های اول انقلاب نه تنها حزب را در تضاد با برخی دیگر از نیروهای چپ قرار داد، بلکه در درون حزب هم تنش‌ها و مخالفت‌هایی را برانگیخت. این تنش‌ها سرانجام رهبری را واداشت تا برای رسیدگی به این قضیه در بهمن ۱۳۵۹ جلسه‌ای تشکیل دهد. در همان جلسه سند معروف به «حسین رشتی»<sup>۲</sup> موضوع بحث قرار گرفت. به اعتبار این سند، حزب می‌بایستی در سه منطقه فارس، مازندران و کردستان به سازماندهی مبارزه مسلحانه علیه رژیم همت گمارد. به هر حال، حمله سبعمانه رژیم به حزب، شکست مبارزات مسلحانه در جنوب و شمال و لو رفتن چاپخانه حزبی، اختلافات درون حزب را شدت بخشید. در اسفند ۱۳۶۰ کمیته دائم دفتر سیاسی حزب تشکیل جلسه داد و مصمم شد که حزب باید در

---

\* متن این سند در بخش اسناد آمده است.

ادامه تدارك مبارزه مسلحانه، هر چه بیشتر بکوشد که به میان توده‌ها برود و از این راه خود را از زیر ضرب حملات رژیم مصون بدارد. مصوبات این نشست به «سند اسفند ۱۳۶۰»<sup>\*</sup> شهرت یافت و خود به اختلافات درون حزب دامن زد.

در شرایط حاد ترور و اختناق آن روزها که این اختلافات به انشعاب انجامید، برخی از اعضا ناچار به خارج رفتند و برخی دیگر که در ایران ماندند، دستگیر شدند و شمار زیادی از این رزمندگان در سپاه‌چال‌های جمهوری اسلامی جان باختند. هدف این کتاب نه تبیین تاریخ مبارزات سازمان انقلابی و حزب رنجبران، که یادى از زندگى پرافتخار این رفتگان است. تنها یادواره‌ای است مجمل از آرزوها، مقاومت‌ها، شجاعت‌ها و ناکامی‌های نسل ما. جان این عزیزان بهایی بود که نسل ما برای آزادیخواهی و تساوی‌طلبی خود پرداخت. با مرگشان همه ما را وام‌دار خود کردند. یادشان گرامی و نامشان همیشه سربلند باد.

---

\* متن این سند در بخش اسناد آمده است.





شب چاه بیژن بسته سر مشرق گشاده زال زر  
خون سیاوشان نگر بر خاک و خارا ریخته  
(خاقانی)



■ پرویز واعظزاده مرجانی

## پرویز واعظزاده مرجانی

پرویز واعظزاده در خانواده‌ای متوسط زاده شد. در دبستان و دبیرستان، هم شاگردی ممتاز بود و هم پر از شور و شیطنت‌های جوانی. چهره شاد و گرمی داشت و لبخند مطبوعی پیوسته بر لبانش نقش بسته بود. انگار تلخی و تلخکامی در گوهر جاننش جا و مکان نداشت. در اوایل دهه چهل (دهه شصت میلادی) به قصد ادامه تحصیل به ایتالیا رفت. رشته محبوبش معماری بود و طولی نکشید که استاد راهنمایش، استعداد و نبوغ ذهنی او را دریافت و یکی از مهم‌ترین بورس‌های علمی دانشگاهی را در اختیارش گذاشت. او در مسائل ریاضی ذکاوتی فوق‌العاده داشت و هر مسأله‌ای را اغلب از راه‌های ابداعی خود حل می‌کرد. یکی از تفریحات مورد علاقه‌اش، بازی شطرنج بود که در آن از مهارت فراوان برخوردار بود. پرویز با حافظه قوی خود، گاه هنگام بازی شطرنج از اتاق بیرون می‌رفت و به کاری دیگر می‌پرداخت و آنگاه بدون آنکه مهره‌های شطرنج را ببیند، به بازی ادامه می‌داد. اگر دوستانش از سر مزاح مهره‌های شطرنج را جا به جا می‌کردند، او با حافظه قوی خود، بی‌درنگ متوجه می‌شد و مهره‌ها را به جای پیشین باز می‌گرداند.

اما واعظزاده، به رغم این همه استعداد، به رغم آینده درخشانی که در رشته معماری در انتظارش بود، سودایی دیگر در سر داشت. گویی می‌خواست نه معمار خانهای زیبا برای يك نفر، که ساختاری سرشار از عدالت برای جامعه ایران باشد. او که در جریان تحولات سیاسی سالهای ۴۰-۱۳۳۹ در ایران با مسائل اجتماعی آشنا شده بود، از همان آغاز اقامتش در اروپا در جریان فعالیت‌های جنبش دانشجویی در خارج از کشور قرار گرفت و به کنفدراسیون پیوست. دیری نپایید که به یکی از فعالان سازمان دانشجویان ایرانی در ایتالیا بدل شد و به عنوان نماینده دانشجویان از

ایتالیا، در کنگره دوم کنفدراسیون، در دی‌ماه ۱۳۳۹ (۱۹۶۱) در لندن شرکت کرد. فعالیت پر شور و شوق پرویز در جنبش دانشجویی و آگاهی روزافزونی از مسائل اجتماعی و سیاسی، توجهش را نسبت به نظریه‌های مارکسیستی جلب کرد و بعد از چندی، به کمک و راهنمایی خسرو صفایی به سازمان انقلابی حزب توده ایران پیوست. یکی از مهم‌ترین اهداف سازمان در آن زمان ارسال کادرهایی به ایران بود. در تدارک این کار، واعظزاده همراه گروهی از فعالان سازمان برای طی کردن دوره‌ای از آموزش‌های نظامی در سال ۱۳۴۴ (۱۹۶۵) به چین و سال بعد به کوبا اعزام شد. در آنجا، او که جوان‌ترین عضو گروه بود، شیوه‌های جنگ چریکی را فرا گرفت و پس از اتمام این دوره به اروپا بازگشت.

وقتی واعظزاده به ایتالیا برگشت، سازمان انقلابی درگیر بحرانی فکری و درونی بود. در سال ۱۳۴۶ نشست در بلژیک برای بحث و گفتگو و چاره‌جویی پیرامون مسائل مورد اختلاف در سازمان تشکیل شد. واعظزاده از جمله رفقایی بود که فعلاً در جریان بحث‌های آن نشست‌ها شرکت جست و با خونسردی، و به رغم جو اغلب متشنج جلسات، به بحث پیرامون چگونگی مشی سازمان و راه انقلاب و پیشبرد فعالیت‌های سازمان انقلابی پرداخت و در همان نشست، به جمع رهبری سازمان اضافه شد.

عضویت پرویز واعظزاده در رهبری سازمان در درجه نخست، حاصل این واقعیت بود که در فاصله کوتاهی که از فعالیت سیاسی او می‌گذشت، همه را تحت تأثیر توانایی‌های فکری و شور و شوق مبارزاتی خود قرار داده بود. شرکت‌کنندگان در آن نشست، با آگاهی به این واقعیت، امیدوار بودند که او بتواند در آن موقعیت حساس به حل دشواری‌های خطیر سازمان کمک کند. خضوع و فروتنی واعظزاده، صمیمیت و همدلی‌اش و نیز پاکی و متانت او، سبب شد که طرفداران گرایش‌های گوناگون در سازمان، همه به او احترام و علاقه پیدا کنند و عضویتش را در رهبری بپذیرند و بطلبند.

در پایان نشست بلژیک، سازمان انقلابی تمامی نیروهای خود را برای انتقال به ایران بسیج کرد. وظایف هر یک از رفق تعیین شد و اقداماتی عملی برای پیشبرد مهم‌ترین هدف سازمان، یعنی شرکت در صحنه اصلی مبارزه و کوشش برای سازماندهی جنبش کارگری در ایران آغاز گردید. اما به رغم تلاش کسانی چون

واعظزاده، در نتیجه تحولات آن نشست، که به «جلسه کادرها» شهرت یافت، سازمان انقلابی دچار انشعاب شد.

بعد از اعزام عده‌ای از اعضای رهبری به کردستان ایران، واعظزاده در اروپا ماند و مبارزه‌ای سخت و پردامنه علیه انشعاب و گروه‌های ضد سازمان انقلابی را آغاز کرد و همراه یکی از اعضای رهبری، کار اداره دوره جدید توده را که دیگر به صورت ماهانه منتشر می‌شد و ارگان تئوریک سازمان بود، به عهده گرفت. برخی از مهم‌ترین مقالات این دوره نشریه توده به قلم واعظزاده بود.\*

نگاهی به مضمون این مقالات نشان می‌دهد که بعد از نشست بلژیک، واعظزاده در مبارزه علیه گرایش‌های چریکی در درون سازمان نقشی اساسی داشت و مبلغ و مظهر مشی نوین سازمان، یعنی مبارزه مسلحانه توده‌ای و تکیه بر اندیشه مائوتسه‌دون بود. پس از شکست گروه اسماعیل شریفزاده و ملاآواره در کردستان، نشست مهمی در بکره‌جو در کردستان تشکیل شد تا به کار سازمان و مساله اعزام کادرهای بیشتر به ایران و نقش سازمان در تحولات کردستان رسیدگی کند. واعظزاده نماینده رفقای خارج از کشور در این جلسه بود و همانجا مسئولیت گسیل کادر به ایران به او محول شد.

رسم واعظزاده بود که در هر کار خطیری، خود گام پیش می‌گذاشت و سرمشقی برای دیگران می‌شد. در این مسئولیت جدید نیز بر همین رسم و روال عمل کرد و در آذرماه ۱۳۴۸ (۱۹۶۹)، تدارک بازگشت خود را به ایران فراهم ساخت. هیچ چیز، حتی تعلق خاطر به همسرش، معصومه (شکوه) طوافچیان، نمی‌توانست سد راه واعظزاده شود. با معصومه که در شهر رُم به پزشکی مشغول بود وداع گفت و با دلی پرشور،

---

\* از آن جمله‌اند:

- ایران کعبه آمال رویونیست‌ها (توده، مرداد ۱۳۴۸)
- سیاست «مستقل ملی» شاه در چهارچوب همکاری استراتژیک امپریالیسم و رویونیسم و جنگ خلق شکستناپذیر است. (توده، آبان ۱۳۴۷)
- انقلاب ارضی و «رفرم ارضی» و توطئه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم (توده، آذر ۱۳۴۸)
- امپریالیسم را در خاورمیانه درهم شکنیم (توده، آذر ۱۳۴۸)
- وقتی توده منتشر نمی‌شد (توده، مهر ۱۳۴۷)
- برای شهیدان کردستان (توده، مهر ۱۳۴۷)
- تحقیقی در باره اوضاع کنونی ایران و وظائف ما (توده ۲۴، ۱۳۵۶)

و ایمان به پیروزی و حقانیت انقلاب، راهی ایران شد. با گذرنامه‌ای جعلی، از طریق فرودگاه مهرآباد به تهران رفت و مرحله نوبنی از زندگی و مبارزه خویش را آغاز کرد. نام پرویز واعظزاده را وا گذاشت و هویتی نو یافت و به مدد این هویت، با صبر و درایت، به متن زندگی روزمره تهرانیان وارد شد. همانطور که در دوران تحصیل در اروپا نیز مدتی در شهر هامبورگ کارگری کرده بود، در تهران نیز از آغاز می‌خواست بدون آنکه توجه ساواک را جلب کند، در کنار فرودست‌ترین اقشار جامعه زندگی کند و رنج و ملال زندگی‌شان را از نزدیک بشناسد.

وقتی واعظزاده به ایران رسید، سازمان انقلابی از چند عضو و انگشت‌شماری رابط با طرفداران سازمان‌های انقلابی و هواداران جنبش چپ، تشکیل می‌شد. اما دشواری و وظیفه نه تنها خللی در ایمانش پدید نیاورد، بلکه به دوام و قوام و قوت تلاشش افزود و کار بازسازی و پی‌ریزی تشکیلات مخفی سازمان در ایران را به عهده گرفت. در یکی از محله‌های فقیرنشین تهران اتاقی اجاره کرد و با صبر و حوصله‌ای که از خصوصیات و سبک‌کارش بود، هر روز شناختش را از جامعه دقیق‌تر و شبکه ارتباطاتش را گسترده‌تر ساخت.

یکی از رفقای که در جریان مبارزه مخفی در ایران از نزدیک با پرویز همکاری داشت می‌گفت:

در ادبیات قرن نوزدهم روسیه، تصویری ایده‌آل از یک روشنفکر انقلابی می‌یابیم. واعظزاده بیش از هر کس دیگر به این الگوی آرمانی نزدیک بود. وقت شناس و وظیفه‌شناس بود و در هر کار، داوطلب خطرناکترین وظائف می‌شد. کوهنوردی قابل و انسانی بی‌باک و بی‌پروا و صادق و شکیبا بود. تواضعی به راستی حیرت‌آور داشت و به تجربه معلوم بود که تواضعش نه از سر ادا که از فضلش و از فروتنی عمیقش برمی‌خاست.

از دیگر خصوصیات واعظزاده خونسردی او بود. رفیقی حکایت می‌کند که: روزی با واعظزاده قرار داشتیم. می‌خواستیم شماری از نشریات ستاره‌سرخ را که از طریق پیکی به دستم رسیده بود، تحویلش بدهم. در خیابان شاهرضا بودیم، قدم و گپ می‌زدیم، آنچنان که رسم قرارهایمان بود. می‌خواستیم از این طریق شیوه ملاقات‌هایمان را از دید پلیس‌های امنیتی که در خیابان گشت می‌زدند پنهان نگاه داریم. از بخت بد من و از اهمه‌ای که به دل داشتیم، درست در مقابل کلاتری خیابان شاهرضا، کوشیدیم بسته ستاره‌سرخ را به دست او بدهم. چون او آماده دریافت

بسته نبود، ناگهان همه ستاره‌سرخ‌ها، با علامت داس و چکش قرمز و درشتش، بر کف خیابان و پیش پای نگهبان کلانتری ریخت. وحشتزده شدم، اما پرویز در کمال خونسردی خم شد و پیش چشم پاسبان نشریه‌ها را جمع کرد و لبخندی به نگهبان زد و شب بخیری گفت و به راه ادامه داد. از آنجا که دور شدیم رو به من کرد و گفت:

«جای بهتری برای انتقال اینها پیدا نکردی؟»

واعظزاده مدتی کوشید که در ایران به عنوان کارگری ساده کار کند. پس از مدتی ناچار شد شکل استتار خویش را تغییر دهد. با سرمایه اندکی که از سوی سازمان فراهم شده بود، یک مغازه کشبافی در خیابان آیزنهاور باز کرد. دو سال مغازه را اداره می‌کرد و بعد از آن هم تا چند سال همیشه کشبافی زیر کت خود می‌پوشید و به خنده می‌گفت: «از آنهاست که نتوانستیم بفروشیم.»

پرویز واعظزاده طی سالهایی که در ایران به مبارزه مخفی مشغول بود، در عین حال دست به کار تحقیقاتی گسترده‌ای پیرامون ساختار اقتصادی، اجتماعی جامعه ایران زد. نتیجه این تحقیق در نشریه توده شماره ۲۴، سال ۱۳۵۶ تحت عنوان: «تحقیقی درباره اوضاع کنونی ایران و وظایف ما» انتشار یافت. سازمان انقلابی تا آن زمان بر این باور بود که جامعه ایران، جامعه‌ای نیمه مستعمره - نیمه فئودالی است. با بحث‌های فراوانی که در جنبش سیاسی کشور پیرامون ساختار جامعه ایران جریان داشت، سازمان انقلابی تصمیم گرفت برای روشن شدن این معضل اجتماعی که ارتباط غیر قابل انکاری با چگونگی تدوین مشی سیاسی سازمان پیدا می‌کرد، بخش مهمی از فعالیت پژوهشی خود را در راه روشن کردن این مساله به کار گیرد. این وظیفه در خارج از کشور به کمیته‌ای واگذار شد که رهبری آن در دست فرامرز وزیری بود. در داخل کشور هدایت کار به پرویز واعظزاده محول شد. هر دو گروه تحقیقات گسترده‌ای را در این زمینه آغاز کردند و گزارش کمیته تحقیق در خارج از کشور در اختیار رهبری سازمان قرار گرفت و توده ۲۴، به قلم واعظزاده، آشکارا نشان می‌داد که او در تحلیل اوضاع ایران دید روشنی داشت و مواضع فکری‌اش همواره مبتنی بر واقعیت عینی تاریخی بود. در حوزه‌های سازمانی در ایران همواره به رفقا تذکر می‌داد که نخستین وظیفه هر انقلابی شناخت هر چه دقیق‌تر شرایط واقعی جامعه است.

پرویز واعظزاده در کنار این تحقیقات، همیشه با مردم بود. شعر دوست و



شعرشناس بود و با همه دانشی که داشت، از تفرعن روشنفکر مآبانه پرهیز می‌کرد. با بقال و قهوه‌خانه‌دار دمخور بود. پای صحبت آنها می‌نشست. به درد دل‌هایشان دل می‌سپرد. با آنها جوش می‌خورد. درمی‌آمیخت. گپ می‌زد. به سادگی زندگی می‌کرد. اغلب چیزی جز برنج ساده، سیبزمینی و تخم‌مرغ نمی‌خورد. مدت کوتاهی پیش از شهادتش، یکی از رفقای سازمان که شاهد روحیه مقاوم و سرشار از امید او بود، از او پرسید: «آیا هرگز هراس به دلت راه پیدا نمی‌کند؟» پرویز در پاسخ گفت: «راز بقا در استتار است. به علاوه، متوسط طول عمر انسانی که در ایران دست به مبارزه مخفی می‌زند، چهار سال است. من هفت سال به این ترتیب زندگی کرده‌ام. پس فعلاً سه سال جلو هستم.»

خونسردی او اعجاب‌انگیز بود. زندگی را سخت دوست می‌داشت. برف در کوهستان به وجدش می‌آورد. دل‌بسته طبیعت بود، اما از مرگ هراسی نداشت. پرویز واعظ زاده کوشش فراوانی کرد تا یک رهبری منسجم و استوار برای هدایت جنبش کارگری در ایران به وجود آورد و هسته‌های کارگری ایجاد کند. با همه علاقه و شور و شوق فراوان، تردید نداشت که در ایران انقلاب کارگری در زمان زندگی او رخ خواهد داد. او می‌گفت: «آینده ایران از آن ماست.» معتقد بود راز پیروزی انقلابیون در نفس مبارزه آنان نهفته است.

در سال ۱۳۵۳ هنگامی که یکی از رهبران سازمان انقلابی به دست ساواک افتاد و تاب مقاومت نیاورد و از مبارزه دست کشید و به اعتبار جنبش و سازمان لطمه زد، پرویز در نامه‌ای خطاب به سازمان چنین نوشت:

سلام به همه رفقا، حال ما خوب و روحیه ما قوی است. در صفوف انقلاب، اکثریت عظیم را رفقای خوب و پایدار تشکیل می‌دهند و فقط عده معدودی کثیف از آب درمی‌آیند که وقتی با سر به زباله‌دانی تاریخ رفتند، اثری از آنها باقی نمی‌ماند.

پرویز با همین روحیه مقاوم و سرسخت به مبارزه و بسط تشکیلات سازمان ادامه داد و در همین راستا، با سیروس نهاوندی در تماس بود. آشنایی پرویز با سیروس نهاوندی به سالها پیش بازمی‌گشت. نهاوندی از اعضای اولیه سازمان انقلابی بود و همراه واعظ‌زاده برای یک دوره آموزشی به چین رفته بود. بعد از تکمیل دوره تعلیماتی و بازگشت به اروپا، واعظ‌زاده در ایتالیا و سپس آلمان ماند و نهاوندی از

جمله نخستین اعضای سازمان انقلابی بود که به ایران گسیل شد. قرار بر این بود که هر يك از این افراد، به شکلی مستقل، بدون ارتباط با یکدیگر یا با سازمان در خارج، تشکیلاتی را سازمان بدهند و بعد از گذراندن این مرحله مقدماتی، از طریق سازمان در خارج، با یکدیگر متصل شوند و سازمانی سرتاسری و یکپارچه پدید آورند. اما نهاوندی در جریان فعالیت‌هایش در ایران، رفته رفته از سازمان انقلابی فاصله گرفت. سرانجام تشکیلات مستقلی به نام «سازمان رهایی‌بخش خلق‌های ایران» تشکیل داد. این تشکیلات بیشتر از مشی چریکی دفاع می‌کرد و به تلفیقی از این مشی با کار در میان دهقانان اعتقاد داشت.

سه سال بعد از ورود نهاوندی به ایران، سازمان انقلابی مجید زربخش را برای تماس با او به تهران فرستاد. در جریان مذاکراتی که از طرف نماینده سازمان انقلابی با سیروس نهاوندی انجام گرفت، روشن شد که او با نظرات جدید سازمان انقلابی موافق نیست. در عین حال به خاطر گذشته مشترک و دیگر هماهنگی‌هایی که موجود بود، قرار شد رابطه گروه سیروس نهاوندی با سازمان انقلابی ادامه یابد. واعظزاده نیز بر همین اساس و بر پایه دوستی و رفاقتی که به خصوص در جریان آموزش در چین میان او و نهاوندی ایجاد شده بود، پس از بازگشت به ایران با او تماس گرفت و همکاری و تبادل نظر میان دو سازمان شروع شد.

در نتیجه فعالیت‌های چریکی سازمان رهایی‌بخش خلق‌های ایران، به خصوص تلاش برای ربودن سفیر آمریکا، سیروس نهاوندی، همراه عده‌ای از همکارانش دستگیر شد. بعد از مدتی، نهاوندی مدعی شد که از بیمارستان شماره ۲ ارتش گریخته و تیری که به پایش خورده بود ادعایش را تقویت می‌کرد. با مهوش جاسمی، از اعضاء سازمان انقلابی در تهران تماس گرفت. سازمان بر آن شد که نهاوندی را در خانه‌ای مخفی کند. دکتر کوروش لاشایی از رهبران سازمان انقلابی که در آن زمان مخفیانه در ایران به سر می‌برد و پزشک بود، نهاوندی را مورد عمل جراحی قرار داد و مهوش جاسمی که در جریان کشته شدن واعظزاده دستگیر شد و چندی بعد زیر شکنجه‌های ساواک جان باخت، از وی پرستاری کرد. لاشایی، جاسمی و واعظزاده از همان خانه‌ای که نهاوندی در آن بستری بود، نامه‌ای به سازمان انقلابی نوشتند و موضوع فرار او را به نحوی که او خود روایت کرده بود، در اختیار سازمان قرار دادند. چندی بعد سازمان انقلابی مجرای فرار نهاوندی از زندان را در جزوه‌ای که در خارج

از کشور چاپ شد و «تجاریبی چند از مبارزه در اسارت»، (توده شماره ۲۳- اردیبهشت ۱۳۵۲) نام داشت، به اطلاع همگان رساند و نام سیروس نهاوندی به عنوان قهرمان مبارزه علیه رژیم شاه بر سر زبانها افتاد.

به رغم این شهرت اولیه، دیری نپایید که شایعات دیگری هم در باره نهاوندی و حقانیت دعاویش رواج پیدا کرد. این واقعیت که آن روزها سازمان انقلابی از همه سو، به خصوص از طرف حزب توده و طرفداران علنی و غیر علنی اش مورد حمله شدید و بی‌وقفه بود، سبب شد که رهبران سازمان اتهامات علیه نهاوندی را به جد نگیرند و آن را جزئی از سیل اتهامات واهی حزب توده و دیگران بدانند. حتی واعظزاده هم که در رعایت اصول پنهان‌کاری تجربیات فراوانی داشت به دام نهاوندی افتاد.

او چند هفته پیش از آنکه به دست عمال ساواک به قتل برسد، همراه یکی از اعضاء سازمان برای جلسه‌ای مهم به کرمانشاه رفت. در آن زمان، سازمان با گروهی مارکسیستی در کردستان تماس داشت و در آن جلسه، یکی از مسئولان آن سازمان اعلام کرد که، نهاوندی با ساواک همکاری دارد. واعظزاده کوشید آن رفیق را به واهی بودن این اتهام متقاعد کند. می‌گفت این شایعات قاعدتاً کار سازمان‌های امنیتی شوروی و ایران و نیز حزب توده هستند و هدفی جز تفرقه در چپ و نابودی سازمان انقلابی ندارند.

در جریان همین سفر، واعظزاده در کرمانشاه گمان برد که تحت تعقیب پلیس قرار گرفته است. بعد از حرکات ضد تعقیب مکرر، وقتی مطمئن شد خطری تهدیدش نمی‌کند، همراه با رفیق همسفرش به تهران بازگشت.

او در راه، از اتهامات علیه نهاوندی سخن فراوان گفت. می‌گفت رفقای چپ ابعاد حیل‌گری حزب توده و روس‌ها را نمی‌دانند. معتقد بود چریک‌های فدایی خلقی تحت تأثیر حزب توده قرار گرفته‌اند و ناچار «حرف‌های توده‌ای‌ها را تکرار می‌کنند.» علاوه بر این، می‌گفت او نهاوندی را هر هفته ملاقات می‌کند و اگر او پلیس بود، پس می‌بایست تا کنون همه سران سازمان را دستگیر کرده باشند. همانطور که لنین سالها از قبول این که یکی از همکارانش جاسوس پلیس روس‌ها بود، سر باز می‌زد، شاید بزرگترین اشتباه زندگی سیاسی واعظزاده هم ارزیابی نادرستش از هویت سیروس نهاوندی بود.

واعظزاده در جریان فعالیت‌های سیاسی، با همکاری یکی از اعضای سازمان،

جزوه‌ای به مناسبت مرگ مائوتسه‌دون تدوین کرد. در آن زمان امکانات چاپی سازمان سخت محدود بود. قرار بر این شد که این جزوه را تنها در میان افراد علاقمند به مسائل سیاسی پخش کنند. به همین جهت از سوی سیروس نهاوندی پیشنهاد شد که هر يك از رفقای سازمانی، نام پنج نفر از کسانی را که حدس می‌زند جزو عناصر سیاسی هستند در اختیار سازمان بگذارند تا به ترتیبی آن جزوه در اختیارشان قرار گیرد. بدین ترتیب اعضای سازمان رهایی‌بخش و سازمان انقلابی در ایران سیاه‌های از نام ۳۵۰ نفر جمع‌آوری کردند و قرار شد جزوه مرگ مائو در اختیارشان قرار گیرد. طبعاً این تصمیم و این سبک کار در آن شرایط خفقان‌بی‌احتیاطی محض بود. وقتی ساواک بالأخره ضربه‌ای اساسی به این دو سازمان وارد آورد، نه تنها بخش اعظم اعضاء و هواداران هر دو سازمان کم و بیش در يك روز بازداشت شدند، بلکه تمام کسانی که نامشان در آن لیست بود نیز به دام پلیس افتادند.

در جریان این حمله در آذرماه ۱۳۵۵ (۱۹۷۶)، مخفیگاه واعظزاده و همسرش به محاصره پلیس درآمد. پرویز با شجاعت و از خودگذشتگی حیرت‌آوری دست به مقاومت و مبارزه مسلحانه زد و از این راه، امکان فرار همسرش، معصومه طوافچیان را فراهم کرد. پس از فرار از مخفیگاه، معصومه، بی‌خبر از همکاری نهاوندی با ساواک، با او تماس برقرار کرد و از او خواست تا پناهگاه جدیدی برایش مهیا کند. اندکی پس از این تماس، معصومه طوافچیان نیز که محل اختفایش توسط نهاوندی لو رفته بود، به دام ساواک افتاد و زیر شکنجه مأموران ساواک جان باخت. نهاوندی بر همین اساس و بر پایه آشنایی و تماسی که با جریان‌های سیاسی داشت، تعداد زیادی از انقلابیون دیگر از جمله بهرام آرام را، که از رهبران مجاهدین مارکسیست بود زیر تیغ رژیم فرستاد.

گرچه جزئیات و زمان و چگونگی آغاز همکاری نهاوندی با ساواک هرگز به دقت روشن نشد، اما بر اساس روایاتی که از زندانیان این سازمان شنیده می‌شد، چنین به نظر می‌رسد که چندی قبل از یورش ساواک، یکی از کادرهای سازمان رهایی‌بخش خلق‌های ایران به نهاوندی مشکوک شده بود. او شماری از رفقای سازمانش را متقاعد کرده بود که می‌بایست برای بحث و تبادل‌نظر پیرامون این موضوع، جلسه‌ای بدون حضور و بدون اطلاع نهاوندی تشکیل دهند. اما خبر تشکیل این جلسه توسط یکی از اعضای گروه که به نهاوندی اعتماد داشت، به او رسید. نهاوندی از راوی خواست

تا طبق همان قرار قبلی در جلسه شرکت کند. در روز موعود، مأموران امنیتی رژیم به محل نشست حمله بردند. نُه تن از اعضای سازمان رهایی‌بخش خلق‌های ایران در زد و خورد با پلیس جان باختند و یازده تن نیز به اسارت رژیم درآمدند. پلیس همزمان با این اقدام به مخفیگاه واعظزاده نیز یورش برد و او را در زد و خوردی مسلحانه از پای درآورد. دو روز بعد تعداد زیادی از اعضاء سازمان انقلابی را، که برخی از آنان زندگی علنی و فعالیت مخفی داشتند، دستگیر کردند.

دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم خبر کشته شدن واعظزاده را با جار و جنجال فراوانی در رسانه‌های گروهی کشور اعلام کردند. انگار می‌دانستند که با مرگ او جنبش کارگری و مارکسیستی ایران یکی از پرتجربه‌ترین و کارآمدترین کادرهای خود را از دست داد.

برتولت برشت، شاعر و نمایشنامه‌نویس مشهور آلمانی، هنگامی که خبر خودکشی دوست و همکارش والتر بنیامین را شنید، به لحنی پرانده گفته بود: «از میان همه جنایات نازیسم، شاید بزرگترین و زیانبارترینشان را باید مرگ والتر بنیامین دانست.» برخی از رفقای که سالها با واعظزاده هم‌رزم بودند نیز از سر مجاز بر همین باورند. آنها می‌گویند، «پرویز چو باد صبا بود که بر زندگی انسان می‌وزید.» می‌گویند، «واعظزاده رزمنده‌ای خستگی‌ناپذیر، روشنفکری خوش فکر و انسانی والامتش بود. ذهن تیزبین و خرد نقاد و استعداد حیرت‌آورش را یکسره در خدمت امر انقلاب گذاشت.» می‌گویند، «بخت بلند ما بود که چون او انسانی را دیدیم و شناختیم.» یادش گرامی باد.

## نامه واعظزاده به سازمان در باره لاشایی

قبلاً نوشته بودم که در مورد نکاتی که باید در موضعگیری نسبت به لاشایی مرتد بیاید، می‌نویسم. لابد تا حالا دیر شده و مساله منتفی است. به هر حال آنچه به نظر می‌رسد دو نکته است که ذکر آن ضرری ندارد.

نکته اول تأکید روی این مطلب است که تغییر موضع طرف صرفاً يك تسليم به خاطر حفظ خود بوده که در زیر فشار مأمورین ساواک به سبب ضعف ایدئولوژیک صورت گرفته. حرف‌هایی دیگر از قبیل «دیدن واقعیت» و غیره... همه پوچ است. به دلیل آنکه تا چند ساعت قبل از دستگیری هیچ يك از این موضوعات را حتی به صورت طرح مساله با رفقای که در تماس بوده‌اند در میان نگذاشته بود.

نکته دوم قدری حساس‌تر و بیشتر برای اعضای سازمان است تا خارج و اگر هم در خارج گفته شود باید با نرمش فراوان مطرح شود و آن این است: يك محفل یا گروه سیاسی هویتش منطبق بر افراد آن به خصوص افراد مؤسس یا سران آن است به طوری که با از بین رفتن این افراد یا تغییر موضع آنها محفل از بین می‌رود یا کاملاً تغییر جهت می‌دهد. يك سازمان یا حزب سیاسی بر خلاف محفل یا فرقه وجودش متنوع از افراد خاص است، هر چند که این افراد در زندگی آن نقش مهمی بازی کرده باشند یا هنوز داشته باشند. یعنی وجود حزب طی پروسه زندگی خویش در تاریخچه، اسناد و مجموعه پیکره و ارگان‌هایش تبلور می‌یابد، به طوری که نقش افراد نسبت به نقش کل تشکیلات تبعی است و ممکن است افراد در سطوح مختلف تغییر و تبدیل پیدا کنند یا از بین بروند یا مرتد شوند، بدون اینکه زندگی سازمان از مسیر اساسی تکامل خود باز ماند. حال در مورد ما یکی از افراد مؤثر رهبری خیانت می‌کند و مرتد می‌شود ولی سازمان بدون وقفه به زندگی و راه خود ادامه می‌دهد. این نشان دهنده آن است که سازمان طی حیات چند ساله خویش موجودیت مستقلی از افراد خاص پیدا کرده است و تا اندازه‌ای حالت حزبیته یافته، حزبیته‌ای که ناشی از ضرورت تاریخی مرحله مبارزه و نقشی که سازمان تا به حال داشته. به همین دلیل حوادثی از این قبیل نمی‌توانند سازمان را از مسیر اصلی خود منحرف سازند.

گیرافتادن طرف همانطور که قبلاً به صورت حدس گفته بودم به این صورت بوده که در موقع خانه گرفتن به او مشکوک می‌شوند و او را جلب می‌کنند. با پیدا کردن اوراق و کتب در خانه‌اش پس از چند ساعت اسم خود را بروز می‌دهد. قابل ذکر است که طرز رفتاراش که

سبب می‌شود به او مشکوک شوند، به طور کلی در این قبیل موارد خوب نبود و حرف شنوایی هم نداشت تا آن را اصلاح کند.

به تدریج اختلافات ما بر روی مسائل کوچک (یا ظاهراً کوچک) و به خصوص نحوه برخورد به مسائل زیاد می‌شد و چون او با برخوردی ایدئولوژیک کردن موافق نبود و نمی‌کرد، تضاد بین ما رو به حل شدن نمی‌رفت بلکه مسکوت گذاشته شده بود و طبیعتاً حادثه می‌شد. تقریباً دو ماه بعد از ورودش، موقعی که چند برخورد حاد با هم داشتیم در یک جلسه انتقاد و برخورد سه مساله اساسی زیر را که در او دیده بودم مطرح کردم:

مساله اول: به نظر من احساسات ما بیان کننده موضع واقعی ماست. اگر ما هنگام انجام کار انقلابی احساس شغف و خوشحالی کنیم معلوم می‌شود که موضع، خوبست. اگر بی تفاوت باشیم یا احساس اکراه کنیم معلوم می‌شود که موضع خراب است. برای ما که مدتها از ایران دور بودیم و همیشه آرزو داشته‌ایم بیاییم ایران کار کنیم خود آمدن به ایران امر مهمی است که باید با شور و شوق توأم باشد. اما من چنین شور و شوقی را بعد از آمدن طرف در او ندیدم. چنین به نظر می‌رسید که چون این وظیفه به او از طرف سازمان محول شده است او قبول کرده و خودش نسبت به آن احساس خاصی ندارد. چنان که اگر فرضاً به او محول می‌شد برود در چین گویندگی کند، همین برخورد را می‌داشت و فرقی برایش نمی‌کرد. در کارهای دیگرش هم شور و شوق نمی‌دیدم. برخوردش همیشه به صورت انجام وظیفه بود. به طور کلی در این قبیل موارد نمی‌توانستم احساسات واقعی او را درک کنم.

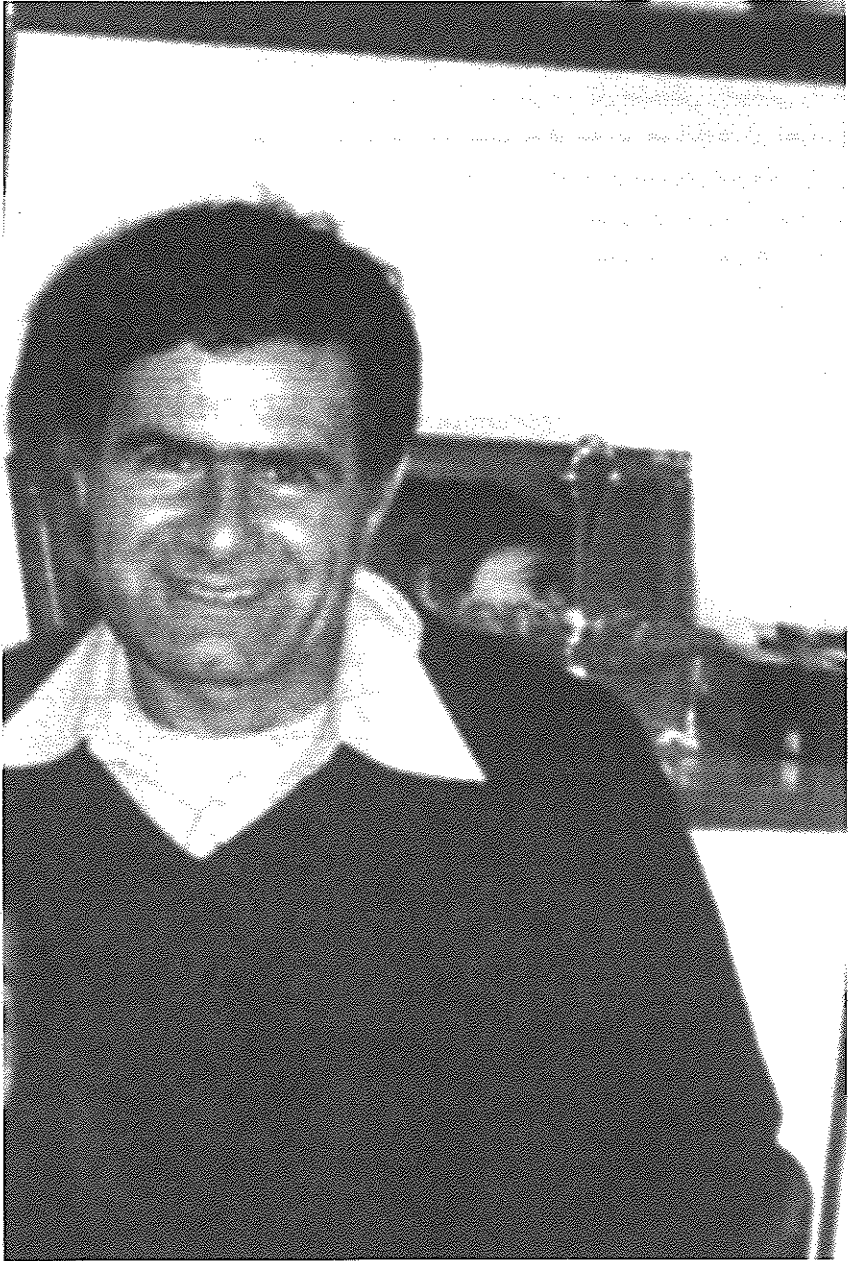
مساله دوم: به نظر می‌رسید که بعضی مسائل مربوط به جهان بینی یا اخلاقیات یا برخورد م. لاهی در او به صورت اکتسابی بود و نه عمیقاً درونی. یعنی در مواقعی که او متوجه است و فکر کرده عمل می‌کند یا در محیطی قرار گرفته که عادتاً خود را کمونیست احساس می‌کند، برخورد و رفتارش همان طوری است که باید از نظر تئوری باشد. (و این نه برای خودنمایی بلکه برای اینکه می‌داند برخورد درست چیست و باید بکند، یا عادتاً) اما اگر تنها است و متوجه نیست و برخورد فی‌البداهه می‌کند یا او تحت تأثیر احساسات حساب نشده درونی‌اش عکس‌العمل نشان می‌دهد. آن وقت گاهی اوقات آن طوری نیست که باید. این موضوع را در امور مربوط به زندگی خصوصی در برخورد به مردم کوچه و بازار، برخورد رفقا، در طرز قضاوت کردن و نظایر آن دیده بودم.

نکته سوم: هنگامی که مساله‌ای با او مطرح می‌شد و بحث می‌کردم، در بسیاری از موارد به نظر می‌رسید که همپای پروسه بحثی که با او پیش می‌بریم او یک پروسه جداگانه در مغز خود طی می‌کند که آن را مطرح نمی‌سازد یا حتی برای خودش هم روشن نیست و این پروسه دوم عناصری را در بر دارد که برای طرف بحث کاملاً ناشناخته است. به طوری که در مواردی ممکن است به وحدت برسیم، اما از دو راه مختلف و با دو مقدمه چینی و تحلیل مختلف. و بنابراین وحدت ظاهری است نه ایدئولوژیک و عمیق. خیلی از مواقع نمی‌شد که

فهمید در سرش چه می‌گذرد و این يك حالت واهمه در آدم ایجاد می‌کرد. به او گفتم که چون این مسائل جنبه ایدئولوژیکی دارند تا موقعی که برخورد تو را به آنها ندانم در مناسبات فیما بین تأثیر می‌گذارد و سبب می‌شود که اختلاف بر سر مسائل مشخص و سیاسی را به آنها نسبت دهم... او در جواب گفت هر چند که نسبت به هر سه این مسائل دارای نظراتی است اما فعلاً صلاح نمی‌داند (یا نمی‌خواهد) مطرح کند و بعد از آن هم دیگر هیچ وقت راجع به آنها حرفی نزد و من هم طبعاً حرفی نزد. روشن است که از آن پس دیگر برخورد ایدئولوژیک کردن در بین ما یا حتی طرح يك انتقاد اساسی ممکن نبود، چون هر مساله مشخص قبل از هر چیز به یکی از این سه مساله فوق منجر می‌شد. علاوه بر این، این اواخر خیلی زود عصبانی می‌شد و هر چند که خشم خود را فرو می‌برد و بروز نمی‌داد، بحث کردن با او مشکل شده بود و غالباً مجبور بودم کوتاه بیایم و مسائل را به حال خود بگذارم. در آن موقع راجع به همه این مسائل قضاوت نهایی نمی‌کردم. مسائلی بودند که برایم مطرح بودند و نمی‌دانستم چه وزنه‌ای به آنها بدهم. می‌توانستند بیشتر ناشی از خصوصیات مختلف دو نفر باشند تا گرایش‌های ایدئولوژیک. اما پراتیک بعدی ریشه آنها را نشان می‌دهد.

بدون شك در اواخر خیلی چیزها در سرش می‌گذشت که با من در میان نمی‌گذاشت. برخورد من و سایر رفقا به او از نظر تشکیلاتی و رعایت مناسبات طبق اصول و بی‌ایراد بود ولی شاید درست به همین دلیل و با توجه به ادعای خودش انتظار ما از او زیاد بود و از نظر محتوی سخت‌گیر بودیم. به طوری که حالا فکر می‌کنیم او خودش را تحت فشار احساس می‌کرده بدون اینکه بتواند ایراد یا اعتراض به ما داشته باشد. نظرات سایر رفقا را نسبت به برخوردها و رفتار او بعداً برایتان خواهم نوشت.





■ هوشنگ اميرپور

## هوشنگ امیرپور

هوشنگ امیرپور در اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی برای ادامه تحصیل به ایتالیا رفت و در جریان شرکت در جنبش دانشجویی به کنفدراسیون جهانی پیوست. او که در آغاز در شهر فلورانس اقامت داشت، با پشتکار و درایت خود، به سازماندهی پرداخت و دیری نپائید که سازمان دانشجویان ایرانی آن شهر را به یکی از واحدهای فعال کنفدراسیون تبدیل ساخت. هوشنگ پس از چندی به اندیشه‌های مارکسیستی روی آورد و در ادامه همین راه به سازمان انقلابی پیوست. به خاطر خصوصیات برجسته و شور و اشتیاقی که در مبارزه علیه استبداد داشت به زودی به یکی از چهره‌های سرشناس جنبش دانشجویی خارج از کشور بدل شد. در جریان همین فعالیت‌ها سه بار در فاصله سالهای ۶۹ تا ۱۹۷۲ به عضویت در هیأت دبیران کنفدراسیون انتخاب شد.\* نخستین باری که این مسئولیت را به عهده گرفت از جوان‌ترین دبیران تاریخ کنفدراسیون بود.

سالهایی که او در رهبری کنفدراسیون شرکت داشت از دشوارترین و در عین حال پربارترین سالهای فعالیت کنفدراسیون بود. در این سالها، گسترش دامنه اختناق و سرکوب و ترور در ایران، موجی از دستگیری‌های مخالفین و تشکیل دادگاه‌های فرمایشی و کشتارها را به دنبال داشت. به همین خاطر بر وظایف کنفدراسیون نیز افزوده شد.

هوشنگ در رأس کمیسیونی از اعضای کنفدراسیون، زمینه تدوین کتابی را در باره ساواک فراهم آورد که پس از تحقیقات فراوان از طرف کنفدراسیون جهانی انتشار یافت. آنجا برای نخستین بار از چهره سازمان امنیت به عنوان یکی از ابزارهای سلطه امپریالیسم و ارتجاع پرده برداشته شد و سیاه‌های از جنایات رژیم پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فعالیت‌های ساواک در خارج از کشور و همدستی و همکاری پلیس کشورهای خارجی در اختیار خوانندگان قرار گرفت. کوششی که در تدوین این کتاب به کار رفته بود باعث شد که تا سالها همچنان به عنوان يك اثر مهم و قابل اعتماد، به مثابه يك سند گویا در باره فعالیت‌های ساواک و چگونگی اقدامات آن، مورد

---

\* کنکره نهم، دی‌ماه ۴۷ - کنکره دوازدهم، اسفند ۴۹ و کنکره سیزدهم دی‌ماه ۵۰

مطالعه قرار گیرد. اعتبار این کتاب چنان بود که بعد از انقلاب بهمن در ایران نیز تجدید چاپ شد.

یکی دیگر از اقداماتی که امیرپور در آن نقشی با اهمیت ایفا کرد، سازماندهی مبارزات کنفدراسیون در مقابله با جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در ایران بود. جشن‌های ۲۵۰۰ ساله که در پائیز سال ۱۳۵۰ در شیراز برگزار شد، قرار بود شکوه و عظمت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را به نمایش بگذارد و برای رژیم شاه اعتبار جهانی کسب کند. کنفدراسیون جهانی با تمام نیروی خود به رویارویی با این جشن‌ها رفت و کوشش کرد تا با نشان دادن فقر عمومی در ایران و آشکار ساختن دیکتاتوری موجود، نقاب از چهره رژیم شاه برکند. در نتیجه تلاش‌های کنفدراسیون، بسیاری از شخصیت‌ها و رهبران کشورهای جهان به ایران سفر نکردند. این اقدام یکی از پیروزی‌های بزرگ کنفدراسیون در تاریخ آن سازمان محسوب شد و امیرپور به عنوان عضوی از هیأت دبیران در تحقق این هدف نقشی فعال برعهده داشت. او همچنین در جریان مقابله با قانون ممنوعیت کنفدراسیون که از جانب رژیم ایران به تصویب رسید و اعضای آن سازمان را به حداکثر ده سال زندان محکوم می‌کرد، نقشی برجسته داشت.

در سالهایی که کنفدراسیون دچار تفرقه و اختلافات درونی شدید شد، امیرپور کماکان روحیه‌ای صبور و وحدت طلب داشت و همواره می‌کوشید به جای تأکید بر اصول مورد اختلاف، مواردی را ملاک کار قرار دهد که پیرامونشان وحدت عمومی وجود داشت. همین روحیه باعث شد که اغلب گروه‌های سیاسی او را به عنوان میانجی می‌پذیرفتند. هوشنگ، انسانی بذله‌گو و شوخ و شاد بود. فروتنی و سادگی خاصی داشت که احترام همگان را برمی‌انگیخت. هوشنگ نه تنها رهبر خوب جنبش دانشجویی بود. نه تنها در امر وحدت نیروها نقش مؤثری داشت، بلکه خدمتگذار کوشا و صادق اعضای ساده جنبش بود و با شور و شوق با افراد ساده جوش می‌خورد و با کردار و گفتار مناسب خود به سرعت آنها را به جنبش جلب می‌کرد. این هنر و استعداد هوشنگ بود. در جنبش دانشجویی یا حزبی، اکثر آنهایی که با هوشنگ آشنا بودند، به دوستی و رفاقت با او افتخار می‌کردند.

با آغاز تحولاتی که سرانجام به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ انجامید، هوشنگ همراه با یک خبرنگار ایتالیایی به ایران رفت.

در کنفرانس چهارم سازمان انقلابی که در تابستان ۱۳۵۸ در تهران تشکیل شد، امیرپور به عضویت هیأت اجرائیه سازمان انقلابی درآمد. در این دوران او سعی فراوانی در ایجاد وحدت در جنبش چپ ایران داشت. در اولین کنگره حزب رنجبران در دیماه ۱۳۵۸، او به عنوان یکی از اعضای ۵ نفره هیأت دبیران دفتر سیاسی انتخاب شد.

هوشنگ زندگی جدا از حزب نداشت و با همه وجود برای تحقق هدف‌های حزب مایه می‌گذاشت. او همه تجربه، دانش و آگاهی خود را که در طول سالیان متمادی در امر سازماندهی کسب کرده بود، با سادگی و صمیمیت خود یک کاسه می‌کرد و در خدمت حزب قرار می‌داد.

با حمله رژیم جمهوری اسلامی به حزب رنجبران، در تابستان و پائیز ۱۳۵۹، امیرپور نیز چون شماری دیگر از کادرها و اعضای حزب اجباراً به زندگی مخفی روی آورد. هنگام زندگی مخفی در تهران، علاوه بر مسئولیت‌های جاری حزب، به انتقال اعضای مخفی به مناطق امن کمک می‌رساند. او سرانجام، در خرداد ۱۳۶۲، با شدت گرفتن حملات رژیم اسلامی علیه مبارزان، همراه با عده‌ای دیگر دستگیر و زندانی شد.

آنچه در زندان بر امیرپور رفته خالی از ابهام نیست. اما در یک نکته شک و ابهامی روا نمی‌توان داشت و آن اینکه او سرانجام به دست دژخیمان رژیم اسلامی به جوخه اعدام سپرده شد. برخی می‌گویند او نه تنها پیش از مرگش همه اطلاعات خود را در اختیار بازجویان قرار داد، بلکه حتی در کار بازجویی هم همراهی می‌کرد. بعضی دیگر بر این قولند که او با رازداری جان برخی از رفقا را نجات داد. قضاوت نهایی در باب صحت و سقم این روایت‌ها و چگونگی همکاری او با رژیم را باید به آینده موکول کرد. زمانی که بتوان اسناد سیاه‌چال‌های رژیم اسلامی را بررسی کرد و واقعیت‌ها را دریافت. داور نهائی، تاریخ است و قاعدتاً تاریخ بیش از هر کس، رژیمی را محکوم خواهد کرد که با فراهم آوردن شرایط ضد انسانی در سیاه‌چال‌ها، با انواع شکنجه‌های قرون وسطائی، برخی از مبارزان و شیفته‌دلان آزادی را دچار شکست روحی می‌کرد و گاه حتی آنان را به همکاری با جلادان رژیم اسلامی وامی‌داشت. از شوم‌ترین عواقب رژیم‌های خودکامه انسان‌هایی مسخ شده است. این روایت هولناکیست از سبعیت قدرت.



■ فرهاد امير غياثوند

## فرهاد امیرغیاثوند

فرهاد امیرغیاثوند انسانی فرهیخته، فروتن و عدالتخواه بود. ذهنی کنجکاو و سرکش داشت. از دوران دانش‌آموزی در ایران به مبارزات صنفی و سیاسی پیوست. از همان زمان به مسائل هنری نیز علاقه‌ای ویژه پیدا کرد و به خصوص در عرصه تئاتر دست به فعالیت‌هایی موفقیت‌آمیز زده بود.

غیاثوند در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) به انگلستان رفت و در لندن به صف فعالان کنفدراسیون جهانی پیوست. او نه تنها از استعداد هنری خود در تدارک جشن‌های عید بهره می‌گرفت، بلکه در کار تدارک تظاهرات، اعتصاب غذا و جمع‌آوری کمک مالی همواره در صف اول قرار داشت. نمونه‌ای‌گونه فعالیت‌ها اعتصاب غذایی بود که در پاییز ۱۳۵۶ (۱۹۷۷) در پلی تکنیک لندن برگزار شد. این اعتصاب غذا که همزمان با رشد مبارزات مردم در داخل کشور انجام می‌گرفت، نقش بااهمیتی در بسیج دانشجویان داشت و توجه افکار عمومی انگلستان را به حوادثی که در ایران می‌گذشت جلب کرد. در همه مراحل این اعتصاب غذا، فرهاد نقشی فعال و ارزنده داشت.

غیاثوند که در اوج اختلافات درون کنفدراسیون به آن سازمان پیوسته بود، همواره بر مساله اهمیت وحدت و مخالفت با فرقه‌گرایی و سکتاریسم تکیه داشت و صمیمانه کوشش می‌کرد حتی الامکان همبستگی و وحدت جنبش را حفظ کند. او چندین بار مسئولیت اجرایی انجمن لندن را بر عهده گرفت و هر بار با تمام نیرو برای پیشبرد فعالیت‌های انجمن و موفقیت کنفدراسیون در انگلستان مبارزه کرد. در خلال همین مبارزات، در تابستان ۱۳۵۷ تحصیلات خود را در رشته چاپ در لندن به پایان رساند و برای خدمت به مبارزات مردم و پیشبرد هدف‌های سازمان انقلابی به ایران بازگشت. غیاثوند در ایران هم همان روحیه برجسته‌ای را که در لندن به آن شهرت یافته بود

از خود نشان می‌داد و به شکلی خستگی‌ناپذیر در راه اهداف سازمان و جنبش کارگری فعالیت می‌کرد. وحدت سازمان با تشکلهای چپ دیگر و ایجاد حزب رنجبران با روح وحدت‌طلب غیاثوند سخت سازگار بود و به خاطر همان شرایط مساعد به زودی از اعضای فعال حزب شد و در چاپ و پخش رنجبر فعالیت خود را آغاز کرد. در حمله رژیم به اعضاء و هواداران حزب رنجبران، فرهاد نیز به دام افتاد. مأموران رژیم تعدادی اسلحه و فشنگ در منزل او کشف کردند. همین مساله بهانه‌ای شد که او را در زندان به طرز وحشیانه‌ای شکنجه کردند و پس از مدتی کوتاه، او نیز همراه هزاران جوان رشید و بی‌باک ایرانی، جان خود را در راه آزادی و دموکراسی مردم ایران از کف داد.